درآمدى بر تقوا در نهج البلاغه (2)

مهرناز دنبلى

مركز فرهنگ و معارف قرآن

تقوا در بينش و منش اميرمؤمنان

معناى تقوا در انديشه اميرمؤمنان گسيخته از معناى قرآنى تقوا نيست. اين واژه در نهج‏البلاغه نيز نيرويى روحانى است كه بر اثر تمرين‏هاى زياد پديد مى‏آيد و پرهيزهاى معقول و منطقى از يك سو، سبب و مقدمه پديد آمدن اين حالت روحانى است و از طرف ديگر، معلول و نتيجه آن است ويكى از لوازم تقوا به شمار مى‏آيد، نه اين كه مترادف با لفظ تقوا باشد. امام على (عليه‏السلام) مى‏فرمايند: «انّ تقوى اللَّه حَمَت اولياء اللَّه مَحارِمَه و أَلزَمَت قُلُوبَهم مَخافَتَه حَتّى أسهَرَت لَيالِيَهم وَ أَظمَأَت هَوَاجِرَهم»؛43 تقواى الهى، اولياى خدا را در حمايت خود قرار داده، آنان را از تجاوز به حريم منهيات الهى بازداشته است و ترس از خدا را ملازم دل‏هاى آنان قرار داده است تا آن جا كه شب‏هايشان را بى‏خواب (به سبب عبادت)، روزهايشان را بى‏آب (به سبب روزه) گردانيده است.

در اين جا حضرت على(عليه‏السلام) تصريح مى‏كند كه پرهيز از محرمات الهى و هم چنين ترس از خدا، از لوازم و آثار تقواست و تقوا نه عين پرهيز است و نه عين ترس از خدا؛ بلكه نيرويى روحى و مقدس است كه اين امور را به دنبال دارد.

تقوا خود را پاييدن، و صيانت نفس از نافرمانى خداست. به عبارت ديگر، تقوا احساس مسؤوليت وتعهد در مقابل خدا و جهت‏گيرى به سوى او، از درون، است كه به دنبال آن، حركات و سكنات انسان در خط شرع قرار مى‏گيرد.44

با آن كه در لابه لاى خطبه‏ها و نامه‏ها و كلمات قصار امام على (عليه‏السلام)، اوصاف روحى و رفتارى متقيان مطرح شده، ولى در خطبه همام،45 به صورت يك جا و شايد همه جانبه اين صفات شرح شده است. همام از اصحاب حضرت بود. در فرصتى خدمت آن حضرت شرفياب شد و از ايشان در خواست كرد كه: «صِف لىَ المُتَّقين كأنَّى أَنظُرُ إليهم»؛ اهل تقوا را براى من چنان توصيف كن كه گويا آن را با چشم مى‏نگرم.

حضرت على (عليه‏السلام) پاسخى به اجمال بدين صورت بيان فرمودند: «يا همّام اتَّقِ اللَّه و أحسِن، فانّ اللَّه مَع الَّذين إتَّقُوا و الّذين هُم مُحسنُون»؛46 اى همام! تقواى خدا پيش گير و نيكوكار باش كه خداوند با پرهيزكاران و محسنان است.

اما همام قانع نشد و امام را قسم داد و اصرار ورزيد تا اين كه امام (عليه‏السلام) تصميم گرفت صفات متقين را بيان فرمايد. سپس با بيان شيوا و در حد اعلاى بلاغت و رسايى اوصاف و ويژگى‏هاى متقين را برشمرد تا به جايى رسيد كه همام ديگر طاقت نياورد و ناگهان از هوش رفت و در همان بيهوشى درگذشت.

در خطبه معروف امام، در وصف متقين، حدود صد صفت ذكر شده است. با نظر اجمالى به اين خطبه، مى‏توان صفات برشمرده در اين بيان را به چهار بخش تقسيم كرد:

الف. بخشى از توصيفات مربوط به انگيزه‏ها و افكار و ذهنيات فرد با خودش مى‏باشد، به اين معنا كه در درون خود فردِ با تقوا چه مى‏گذرد، مانند: «أنفسهم عفيفة»؛47

ب. قسمتى از بيانات امام مربوط به چهره ظاهرى آنان مى‏باشد، مثل «قد بَرَاهُم الخوفَ بَرىَ القداح»؛48

ج. يك فصل از توصيفات حضرت، در بيان چگونگى عبوديت پروردگار و ارتباط آنان با خداى سبحان است، مانند: «عَظُم الخالِقُ فى أَنفُسِهم، فَصَغُر ما دُونَه فى أعيُنِهِم»؛49

د. قسمت آخر نيز در توصيف چگونگى روابط انسانى متقين با ساير مردمان است، مانند: «دُنُوّه ممّن دَنا مِنه لِينٌ و رَحمةٌ»50

تقواى كارگزاران در آموزه‏هاى اميرمؤمنان

پس از اين كه مضمون واقعى تقوا را در معارف دينى شناختيم و ارزش انسان را در مدار تقوا يافتيم، و جايگاه رفيع تقوا را در قرآن و نهج‏البلاغه نگريستيم، اكنون نوبت آن است كه بدانيم، تقوا در آموزه‏هاى امام على (عليه‏السلام) به كارگزاران حكومت خود، چه جايگاهى دارد.

در اينجا، به بررسى نامه‏هايى مى‏پردازيم كه امام على (عليه‏السلام) در آنان، كارگزاران خود را به تقوا دعوت نموده‏اند: امام به مالك مى‏نويسد:

1- «أَمَره بِتقوىَ اللَّه، و إيثارِ طاعَتِه و اتّباعِ مَا أمَرَ بِهِ فى كِتابِهِ...»؛51 (مالك را) به ترس از خدا فرمان مى‏دهد و اين كه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدّم دارد و اطاعت آنچه در كتاب آمده است.

امام پس از اين كه مالك را به عنوان استاندار مصر برگزيد، تقوا را به عنوان ضرورى‏ترين ابزار براى نيكو اداره شدن ملك و سرزمين معرفى مى‏نمايد، و سپس به او همنشينى و ملازمت با افراد متقى را نيز تأكيد مى‏نمايد: «و ألصِق بأهلِ الوَرع و الصِّدقِ»؛52 تا مى‏توانى با پرهيزكاران و راستگويان بپيوند.

2. حضرت به محمد بن ابى بكر نيز سفارش مى‏نمايد: «وَ اعْلَموا عِبادَ اللَّه أَنّ المُتقين ذَهَبوا بِعاجِلِ الدُّنيا وَ آجِلِ الآخِرَةِ...»؛53 آگاه باشيد، اى بندگان خدا! پرهيزكاران از دنياى زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند.

حضرت مسؤوليت خطير محمد بن ابى بكر را به وى گوشزد نموده و رعايت مكارم اخلاق در خصوص رعايا از قبيل تواضع و احترام، خوش برخوردى، رعايت مساوات حتى در نوع نگاه كردن را امرى لازم مى‏شمارد. و اين گونه رفتار مگر از طريق اقتدا به متقين ميسّر نمى‏باشد و سپس امام مى‏فرمايند: متقين همان بهره‏اى را كه سركشان و متكبران از دنيا بردند، آنان نيز از آن بهره‏مند گشتند.54

ابن ميثم در توضيح اين مطلب مى‏نويسد: «لذت‏هاى اهل تقوا، لذت‏هاى مباح و به اندازه نياز است و معلوم است كه چنين بهره‏گيرى، به درجاتى، بالاتر از لذت‏هاى فراوان نامشروع مى‏باشد؛ زيرا خداوند از دنيا به اندازه كفايت براى آن‏ها مباح و مجاز و ايشان را به آن سبب بى‏نياز و قانع كرده است. به همين دليل آن‏ها از دنيا لذت كامل بردند.»55

سپس حضرت بعد از اين كه اطلاع يافت عثمان بن حنيف انصارى، در مهمانى يكى از مردم بصره شركت كرده كه مهمانى منحصر به ثروتمندان بوده به او نامه مى‏نويسد:

3. «فاتق اللَّه يابن حنيف، و لتكفِكَ أقراصُك، لِيَكون مِنَ النّار خَلاصُك»؛56 پس از خدا بترس اى پسر حنيف! و به قرص‏هاى نان خودت قناعت كن، تا تو را از آتش دوزخ نجات دهد.

يكى از خصوصيات اين مهمانى (كه در نامه مذكور است)، اين است كه مهمانى منحصر به ثروتمندان و فرمانروايان بوده و انحصار كرامت و ضيافت به ثروتمندان، بدون مستمندان، دليل روشنى است كه اشراف بصره از اين عمل خود، هدفى جز «ريا و سمعه» نداشتند؛ و رضايت و خشنودى خدا در كار نبوده است. شركت در مجالسى با اين خصوصيت اشتباهى بزرگ است؛ به ويژه براى فرمانروايان دينى كه براى جلوگيرى از كارهاى خلاف، مديريت جامعه را در اختيار گرفته‏اند.

از اين رو امام، عثمان بن حنيف را براى رهايى از قرار گرفتن در موقعيت‏هايى كه او را ناتوان از اعمال قدرت و حق مى‏كند، دعوت به تقوا و قناعت نموده است و اين كه وى به عنوان مأموم، تلاش نمايد تا از امام خود در زهد و ساده انديشى پيروى نمايد. امام ساده زيستى زندگى خود را چنين تشريح مى‏نمايد:

الف. از پوشيدنى‏هاى دنيا به دو جامه كهنه و از خوراكى‏ها به دو قرص نان بسنده مى‏كرد، به عبارتى، امام در نهايت سادگى و بدون تجملات، زندگى خود را سپرى كرد (لوازم تقوا).

ب. آن‏ها (كارگزاران) نمى‏توانند چنين زندگى ساده‏اى داشته باشند و تا اين حد قانع باشند (يعنى امام در بالاترين مرتبه تقوا مى‏باشد)، ولى با كوشش در راه تقوا، عفت و درستى، مى‏توانند امام را يارى دهند57 (مراتب تقوا).

ج. تقواى امام خالصانه و حقيقى است و ظاهرى و آميخته به ريا نيست كه زندگى ساده براى خود انتخاب نمايد، ولى از طرفى، به ذخيره كردن مال و املاك بپردازد.58

د. ساده زيستى امام به دليل ناتوانى از برخوردارى از ماديات دنيا نيست، بلكه ايشان قادر به فراهم نمودن بهترين امكانات مادى بودند، ولى يكى از دلايل كه او را وادار به ساده زيستى مى‏نمود، احساس مسؤوليت در برابر عنوان «اميرالمؤمنين» بود. به همين خاطر، زندگى مادى خود را هم طراز با فقيرترين فرد تحت ولايت خود قرار داده بود59 (آثار تقوا).

ه. تقواى امام موجب توانمندى و قدرت در امام گشته است و علاوه بر اين كه از نظر روحى و معنوى توان ايشان را افزايش داده است، قدرت بدنى بالايى نيز به وى بخشيده است.

بعد از اين تذكرات، امام، حنيف را به احتراز از غذايى كه احتمال حرمت آن مى‏رود، دعوت مى‏نمايد.

اميرمؤمنان در نامه‏اى ديگر به كارگزارشان چنين مى‏نويسند:

4. «فاتق اللَّه و أردُد الى هؤلاءِ القَومِ أموالَهُم...»؛60 پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان... .

در مورد مخاطب اين نامه، بين مفسرين اختلاف نظر وجود دارد، ولى اكثراً معتقدند: با توجه به محتويات نامه، چنين استنباط مى‏شود كه نامه خطاب به عبداللَّه بن عباس مى‏باشد.61 در اين نامه، دلايلى بر انحراف كارگزار مورد نظر امام و خيانت و اختلاس در اموال مردم، وجود دارد. امام پس از سرزنش طولانى، او را به تقوا امر نموده است، «و تقوا در اين نامه، به معناى بازگرداندن اموال به صاحبش و بازگشت از آن عمل خلاف مى‏باشد.»62

حضرت به مأموران ماليات نيز چنين مى‏فرمايد:

5. «انطلق عَلَى تقوى اللَّهَ وَحدَه لاشَريكَ لَه وَ لا تُرَوِّ عن مسلماً...»؛63 با ترس از خدايى كه يكتاست و همتايى ندارد، حركت كن. در سر راه، هيچ مسلمانى را نترسان... .

و در نامه‏اى ديگر به آنان مى‏فرمايد:

6. «آمُرُه بِتَقوى اللَّهِ فى سَرائِرِ أَمرِهِ و خَفِيّاتِ عَمَلِهِ...»؛64 او را به ترس از خدا در اسرار پنهانى و اعمال مخفى سفارش مى‏كنم... .

در اين دو مطلب، روى سخن امام با مسؤولين جمع آورى ماليات كشور مى‏باشد. مردم بخشى از نيازهاى مالى حكومت را بايد بپردازند، تا در سايه آن به توليد و تجارت و... مشغول شوند. وضع ماليت در تمام نظام‏ها، با چنين آهنگى صورت مى‏گيرد. گو اين كه چگونگى فراگيرى و وصول آن در نظام‏هاى مختلف، متفاوت است. در سياست علوى، ضمن تأكيد بر وضع ماليات و مسؤوليت دولت در گرفتن آن از مردم، مسائل اخلاقى كه بايد در برخورد با مسؤولان مالياتى با ماليات دهندگان حكم‏فرما باشد، جايگاه ويژه‏اى دارد و در رأس اين اخلاقيات، تقوا از درجه اهميت زيادى برخوردار است. ابن ميثم مى‏نويسد: «چون حركت و اقدام به منظور جمع آورى زكات و صدقات، عملى دينى و از جمله عبادت‏هاست، از اين رو، لازم است كه به قصد تقرب به پيشگاه خداوند، خالصاً لوجه اللَّه انجام پذيرد. به همين دليل، امام نماينده خود را امر مى‏كند كه در حركت خود به سوى آن، بدون كوچكترين توجهى به غير او، تنها متوجه خدا و تقواى او باشد.»65

امام دو تن از اميران لشكر خود را نيز امر به تقوا مى‏نمايد:

7. «اِتّقِ اللَّه الّذى لا بُدّ لَكَ مِن لِقائِه وَ لا مُنتَهَى لَكَ دُونَهُ...»؛66 از خدايى بترس كه ناچار او را ملاقات خواهى كرد و سرانجامى جز حاضر شدن در پيشگاه او را ندارى.

در اين نامه، امام، اميران لشكر خود را از پيش دستى در جنگ و تعدى به كسانى كه قصد جنگ ندارند، بر حذر داشته، ولى قبل از آن، آن‏ها را به تقوا دعوت مى‏نمايد. تقوا در اين جا، با ذكر لقاء اللَّه ضميمه شده است و ابن ميثم در فايده اين گونه ضميمه كردن مى‏نويسد: «اولاً، امام با توجه دادن معقل به اين كه ناگريز به پيشگاه الهى خواهد رفت، او را متوجه تقواى الهى كرده و ثانياً، امام با امر به تقوا و هشدار به لقاى پروردگار، محركى ايجاد كرده‏اند تا اوامر و نواهى كه در وصيت ذكر شده است، سريع‏تر انجام شود.»67

پس ابتدا براى متقى شدن بايد اعتقاد به معاد و ملاقات با خداوند، در وجود انسان باشد و سپس تقوايى كه حاصل يك چنين اعتقادى است، موجب هدايت فرد مى‏گردد. و يكى از ره‏آوردهاى آن، آسان شدن جهاد و مبارزه در جبهه‏هاى جنگ خواهد بود و جهاد به منزله عبادتى خواهد گشت كه آدمى را به خدا نزديك مى‏كند و به ملاقات پروردگار نائل مى‏نمايد و به همين خاطر، ناهموارى جنگ و مبارزه بر افراد هموار خواهد شد و به همين دليل است كه امام قبل از هر توصيه‏اى به مقامات لشكرى كه در ميادين مرگ و زندگى قرار مى‏گيرند، سفارش به تقوا كه قوى‏ترين سلاح است، نموده‏اند.

به طور كلى، تقوا براى همه اقشار جامعه امرى ضرورى است، خصوصاً براى مسؤولين كشور كه ضرورى‏تر مى‏باشد؛ زيرا به دليل ارتباطات و نفوذ در آحاد جامعه نقش تقوا از اهميت بيشترى برخوردار مى‏گردد؛ چنان چه زيان نداشتن تقوا نيز فقط محدود به زندگى خود او نمى‏شود، بلكه تقوا داشتن و يا نداشتن يك فرد مسؤول، خصوصاً در رده‏هاى بالاى حكومتى، قادر است به كل مردم كشور و حتى كشورهاى ديگر سرايت كند. از اين رو، امام شخصيت رده‏هاى بالاى حكومت را از قبيل استاندار، فرمانده، مسؤولان مالياتى و...، امر به تقوا نموده‏اند؛ البته تنها داشتن تقوا در هنگام ورود به يك پست كافى نيست، بلكه دائماً براى حفظ و پيشرفت تقوا به مراتب بالاتر بايد تلاش نمود.

پى‏نوشت‏ها:

43. نهج البلاغه، خطبه 114.

44. ابوطالب تجليل، ارزش‏ها و ضد ارزش‏ها در قرآن، بحث تقوا.

45. همام بن شريح از شيعيان اميرالمؤمنين (عليه‏السلام) بود (قاموس الرجال).

46. خطبه 193.

47. همان، «نفس‏هاشان با عفت و پاكيزگى است (پيرو شهوات نيستند)». «آرزوهايش نزديك، لغزش‏هايش اندك، قلبش فروتن، نفسش قانع،...»

48. همان، «ترس الهى آنان را چون تير تراشيده، لاغر كرده است». «اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمى‏شود. گفتارش نرم، آزار او به كسى نمى‏رسد. پوشش آنان ميانه روى، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنى است...»

49. همان، «خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند». «پرهيزكاران در شب بر پا ايستاده، مشغول نمازند. قرآن را جزء جزء و با تفكر و انديشه مى‏خوانند. با قرآن جان خود را محزون و داروى درد خود را مى‏يابند.»

50. همان، «نزديك شدنش با بعضى ديگران از روى مهربانى و نرمى است». «دورى او از تكبّر و خودپسندى، و نزديكى او از روى حيله و مكر نيست. نفس او از دستش در زحمت، ولى مردم در آسايش‏اند. مردم را با لقب‏هاى زشت نمى‏خوانند...»

51. نهج البلاغه، نامه 53، بند 1.

52. همان، بند 33.

53. همان، نامه 27.

54. همان، نامه 27.

55. ابن ميثم، شرح نهج البلاغه، ج 4.

56. نهج البلاغه، نامه 45.

57. «و انكم لا تَقدِرون عَلى ذلك و لكن أَعِينُونى بوَرع و إجتهادٍ و عفَّةٍ و سَدادٍ»: همان، نامه 45.

58. «فَوَ اللَّه ما كَنَزتُ من دُنياكم تِبراً و لا ادَّخَرت من غَنائِمِها وفراً...»: همان.

59. «أَ أَقنَعُ من نَفسى بِأن يُقال: هذا أميرالمومنين؟»: همان.

60. نهج البلاغه، نامه 41.

61. ابن ميثم مى‏نويسد: مشهور است اين نامه خطاب به عبداللَّه بن عباس مى‏باشد و اين كه راوندى مخاطب را عبيداللَّه بن عباس معرفى كرده و نوشته است: به دليل مقام والايى كه ابن عباس داشته، امكان ندارد چنين نامه‏اى، امام به وى نوشته باشد. حرف درستى نيست؛ زيرا اولاً عبداللَّه بن عباس والى يمن بوده است، نه بصره. ثانياً امام در صورت مشاهده هر گونه خطا حتى از نزديكان خود نيز چشم پوشى نمى‏نمود (شرح ابن ميثم، ج 4، ص 140).

62.هاشمى خوئى، منهاج البراعه، ج 4، ص 93.

63. نهج البلاغه، نامه 25.

64. همان، نامه 26.

65. شرح ابن ميثم، ج 4، ص 145.

66. نهج البلاغه، نامه 12.

67. ابن ميثم، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 155.